«گسترش قلمرو تکالیف و اخلاق اسلامی

در عصر امام خمینی(ره)»

سخنرانی استاد حجت‌الاسلام‌والمسلمین عالم­زاده نوری(زید عزّه)

#طلبه عصر انقلاب اسلامی

#معنویت انقلابی

**هیئت امام حسن مجتبی(علیه‌السلام)**

اردیبهشت 1398

**کاری از خانه طلاب جوان**

**www.khanetolab.ir @khanetolab**

بسم الله الرحمن الرحیم

وَ صَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرين

# دسته بندی رایج درمورد تکالیف انسان

انسان موجودی است صاحب اراده و اختیار. همین تفاوت انسان با سایر موجودات است که موجب می‌شود مسؤولیت و تکلیف برعهده او باشد. خداوند که ما را آفریده است، تکالیف الهی و مسؤولیت‌هایی را نیز بر دوش ما قرار داده است[[1]](#footnote-1). این تکالیف چند دسته‌اند.

یک دسته تکالیفی که ما مستقیماً در مقابل خداوند داریم. مثلاً ما در مقابل خداوند مکلف هستیم به عبادت، معرفت، خوف، رجا، تسلیم، توکل، تقوا و...

دسته دوم، تکالیفی هستند که ما نسبت به خودمان داریم. فرض کنید هیچ انسان دیگری هم نباشد، و خدای متعال ما را تنهای تنها آفریده است. مثلاً در یک جنگل بر روی درخت‌ها زندگی می‌کنیم، یا به‌تنهایی در یک جزیره زندگی می‌کنیم. در این صورت، ما نسبت به خودمان تکالیف و مسؤولیت‌هایی داریم. مثلاً مکلف هستیم به اینکه نشاط و سلامت خودمان را حفظ کنیم، پرخوری نکنیم، اهل تدبیر و حساب‌وکتاب باشیم، برنامه داشته باشیم و... . این‌ها تکالیفی هستند که مربوط به خودمان است.

دسته سوم، تکالیف و مسؤولیت‌های الهی هستند که ما نسبت به سایر انسان‌ها داریم. مثل امانت‌داری، وفاداری به عهدها و پیمان‌ها، صدق و راست‌گویی، احترام، رعایت آداب اجتماعی، غیبت نکردن، تهمت نزدن و سایر تکالیف اجتماعی.

دسته چهارم تکالیفی هستند که ما نسبت به سایر موجودات داریم. تکالیف ما نسبت به حیوانات، نسبت به گیاهان، و نسبت به محیط‌زیست و منابع طبیعی.

این چهار دسته تکالیف خیلی معروف هستند. مدتی است که باب شده و سنت شده که وقتی می‌خواهند تکالیف انسان را بیان کنند، به همین شکل تقسیم‌بندی می‌کنند. مثلاً کسانی که کتاب اخلاق می‌نویسند، بیان می‌کنند که قلمرو اخلاق سه یا چهار حوزه دارد. حوزه اخلاق بندگی (ارتباط ما با خدا)، حوزه فردی (ارتباط ما با خودمان)، حوزه اجتماعی (ارتباط ما با دیگران). برخی نیز حوزه چهارمی اضافه کرده‌اند، به اسم اخلاق زیست‌محیطی یا... (ارتباط ما با محیط‌زیست طبیعی).

لازم به ذکر است که این ارتباط با محیط‌زیست طبیعی را باید کمی توسعه بدهیم، برای اینکه همه‌چیز را در بربگیرد. مثلاً بگوییم ارتباط ما با سایر موجودات که شامل چیزهای دیگری هم بشود. به‌طور مثال ارتباط با مصنوعات بشری، مثل فنّاوری، سخت‌افزارها و تجهیزات، صندلی و... این‌ها را نیز به این حوزه چهارم باید اضافه کرد، و فقط محیط‌زیست طبیعی نیست. موارد دیگری نیز هستند. به‌طور مثال محیط شهری، یا آثار باستانی که این‌ها هم جزء مصنوعات بشری هستند، ولی حالت دیگری دارند. حتی موجودات ماورایی مثل فرشتگان.

ما باید با فرشتگان هم ارتباطی داشته باشم. مثلاً در دعا آمده است: «و السلام علی ملائکه الله المقربین»[[2]](#footnote-2) سلام بفرستیم بر فرشتگان. همیشه و در هر لحظه‌ای دو فرشته همراه ما هستند. گاهی به‌اصطلاح باید دم این‌ها را دید و عرض سلام و ادبی کرد. کارنامه ما دست این دو فرشته است. دو فرشته هم وجود دارند که در انتظارند که شب اول قبر به سراغ ما بیایند.[[3]](#footnote-3) باید به آن دو فرشته توجه داشت. یا مثلاً هنگام ورود به حرم ائمهعلیهم السلام با گفتن **«أ أدخل یا ملائکة الله المقربین»،** از ملائکه نیز اذن دخول می‌گیریم. معلوم می‌شود که ما باید ارتباطی نیز با موجودات ماورایی داشته باشیم. ارتباط با موجودات ماورایی مثل فرشتگان، ارواح، جنیان، بهشت، جهنم، عرش، کرسی، لوح، قلم، حوض کوثر، شب قدر و... که بالاخره این‌ها هم واقعیت هستند. باید با آنها هم ارتباط برقرار کرد و در حساب قرارشان داد.

این تقسیم‌بندی برای تکالیف و مسؤولیت‌های انسان، تقسیم‌بندی معروفی است که مدتی رایج شده است. هرکسی که کتاب اخلاق می‌نویسد، بر این اساس می‌نویسد. در غیر کشور ما این‌گونه مطرح بوده، اما در کشور ما گویا اولین بار آیت‌الله مصباحدامت برکاته این را عرضه کردند. اخیراً نیز آیت‌الله جوادی آملیدامت برکاته کتاب مفاتیح الحیاه را بر اساس همین تقسیم‌بندی نوشته و عرضه کرده‌اند. حتی برخی افراد پیشنهاد کرده‌اند که فقه هم بر همین اساس تقسیم‌بندی و نوشته شود؛ یعنی مثلاً فقه را به‌جای مسائل مربوط به معاملات، عبادات، ایقاعات و... در مسائل رابطه با خود، رابطه با خدا، رابطه با مردم و رابطه با سایر موجودات نوشته و دسته‌بندی کنیم.

# امام و توسعه نگاه ما به تکالیف اخلاقی

با همه این توصیفات، به ذهن می‌رسد که این تقسیم‌بندی حق مسئله را ادا نکرده است. به عبارتی ما بچه‌های انقلاب که نفس حضرت امام(ره) به مان خورده است، قلمرو مسؤولیت‌های انسانی را خیلی بیش از آنچه در این تقسیم‌بندی آمده است، می‌دانیم. به برکت وجود حضرت امام(ره) و نفس او، فضایی برای ما بازشده است که به مخیله علمای اخلاق خطور نمی‌کرد. قصد دارم مقداری این را توضیح بدهم. البته توضیح بنده برای شما لطفی ندارد. با این توضیح احساس کشف جدیدی نمی‌کنید. این به خاطر حضرت امام(ره) است. چون معما چو حل گشت آسان شود. الآن برخی از مسائل فیزیکی هست که بچه‌های ابتدایی و نوجوانان ما به‌راحتی متوجه آن‌ها می‌شوند. درحالی‌که قبل از انیشتین و نیوتن و... به مخیله کسی خطور نمی‌کرد؛ و این اتفاقاً عظمت انیشتین و نیوتن است، چون معما را حل کردند. بنده نیز می‌خواهم معمای حل‌شده را برای شما توضیح بدهم. مباحثی که الآن برای ما خیلی ساده است؛ اما قبل از امام به مخیله کسی خطور نمی‌کرد. این عظمت حضرت امام(ره) را نشان می‌دهد. مباحثی که در هیچ کتاب اخلاقی نیامده است و این هم شاهدی است برای این‌که به مخیله کسی هم خطور نمی‌کرد.

وقتی ما می‌گوییم ما مسئولیت داریم نسبت به دیگران و مردم -که حوزه سوم از مسئولیت‌ها بود- اولین چیز و تصویری که به ذهن‌ها میاید، این است که این‌طرف یک شخص است و طرف دیگر هم شخص دیگری است. این شخص در مقابل آن شخص دیگر مسئولیت دارد. اخلاق اجتماعی و وظیفه اجتماعی یعنی همین‌که ای مردم و ای آحاد انسان‌ها! نسبت به دیگر انسان‌ها احترام بگذارید. ادب کنید. حقوقشان را رعایت کنید. راست بگویید. امانت‌دار باشید. خلف وعده نکنید و بی‌شمار توصیه‌های اخلاقی دیگر که در کتاب‌ها آمده است. این اولین تصویری است که به ذهن ما می‌رسد.

یا می‌گویند فرد نسبت به خانواده خودش وظیفه دارد. این هم تصویری است که به ذهن می‌رسد. از قدیم خانواده را جدا می‌کردند. بالاخره خانواده هم مجموعه‌ای از افراد هستند. افرادی که به دلیل ویژگی خاصی، آنها را جدا کردند. وظایف نیز مقداری خاص‌تر شده است. این هم به ذهن می‌رسد.

## 1.وظایف فرد نسبت به جامعه، بما أنّها جامعه

امام خمینی(ره) مرحله­ای بالاتر از این را نیز به ما نشان داد. او به ما آموخت نسبت به جامعه نیز وظیفه­ای وجود دارد. نسبت به جامعه، بما أنّها جامعه، نه آحاد انسان‌ها. این‌که وظایف اجتماعی، فقط وظایف فردفردِ ما انسان‌ها در مقابل فردفردِ دیگر انسان‌ها نیست. فقط وظایف ما درباره افراد خانواده ما نیست. امام خمینی(ره) به ما آموختند که فراتر از این وظایف اجتماعی، وظیفه دیگری نیز نسبت به اجتماع داریم. شاید گفته شود که اجتماع، همان انسان‌ها هستند؛ اما این‌گونه نیست. وظیفه‌ای نیز وجود دارد نسبت به جامعه «بهیئته الترکیبیّة و صورته الاجتماعیّة». این را امام به ما آموخت.

در مورد نهی از منکر، بیان می‌شود که سه غایت دارد.‌ یک غایت أعلی، یک غایت میانه و یک غایت نازل و پایین. غایت أعلی و عالی آن است که شما موفق شوید بر آن شخص اثر بگذارید. آن شخص تبدیل به انسان صالح شود و دست از خطای خود بردارد. حال اگر این غایت اعلی محقق نشد، غایت پایین‌تر را باید لحاظ کرد. غایت میانه این است که اگرچه آن شخص اصلاح نشود؛ سلامت جامعه حفظ می‌شود. صحن علنی جامعه از فسق و فجور پاک می‌ماند. تجاهر به فسق نمی‌شود؛ یعنی شخص وقتی خواست گناه کند، آن را در صحن علنی جامعه انجام ندهد؛ بلکه در خلوت یا خانه خود آن کار را انجام دهد. به‌نوعی، دیگر به ما نیز ارتباطی ندارد. حرمت احکام الهی را وسط جامعه نشکند و دهن‌کجی آشکار به خدا نکند. ما همان‌گونه که نسبت به افراد وظیفه‌داریم، نسبت به سلامت جامعه نیز وظیفه داریم.[[4]](#footnote-4) این غایت میانه­ی نهی از منکر است.[[5]](#footnote-5)

این وظیفه ایست نسبت به جامعه، بما أنّها جامعه، یعنی این نظام روابط و این شبکه مناسبات. این‌که توصیه می‌کنند که در راهپیمایی شرکت کنید، این درس اخلاق است. درس اخلاقی که در هیچ کتاب اخلاقی نیامده است. اینکه توصیه می‌کنند که شما موظف هستید در انتخابات شرکت کنید. رأی سفید هم نیندازید. برای رأی خودتان تحقیق کنید و حجت داشته باشید. این درس اخلاقی است که در هیچ کتاب اخلاقی نیامده است. این را حضرت امام(ره) ما به ما آموخت. این هنر امام بود که به ما آموخت نسبت به سرنوشت اجتماعی خودتان، فراتر از آحاد افراد، مسؤولیت دارید. این را اسلام به ما آموخته و امام نیز سخنگوی اسلام و احیاگر اسلام ناب بوده است. این توسعه‌ی اولی است که امام در اخلاق پدید آورد.

## 2.وظایف فرد نسبت به جامعه جهانی

حضرت امام(ره) یک مرحله بالاتر نیز رفته است. اینکه ما همان‌طور که نسبت به خودمان، نسبت به خانواده و نسبت به جامعه‌مان وظیفه‌داریم؛ وظیفه‌ای نیز داریم نسبت به جامعه جهانی. وظیفه ما در جامعه‌ای که در آن هستیم و با مردمش مرتبطیم، منحصر نمی‌شود.

همه ما حدیث نبوی **«من أصبح لا یهتمّ باُمور المسلمین فلیس بمسلم»**[[6]](#footnote-6) را بسیار شنیده‌ایم. بنده نیز از همان کودکی این حدیث را روی قبض‌های دریافت وجه که مراکز خیریه می‌دهند، بسیار دیده بودم. پیش از انقلاب، تصور ما از این حدیث شریف این بود که انسان نسبت به مسلمان‌های دیگر وظیفه دارد؛ یعنی اگر مستمندی، بی‌بضاعتی، شخص گرفتاری در جامعه وجود داشته باشد، باید در جهت قضای حوائج مؤمنین بکوشیم. تصور از این حدیث، این بود که اگر مسلمانی بخواهد مسلمان استانداردی باشد، طبق این فرمایش، یعنی صبح که از خواب بیدار می‌شوی باید در مسیر گره‌گشایی مردمان و حل مشکلات مسلمانان بکوشی، و الا مسلمان نیستی. فهم ما این‌گونه بود. امام این حدیث را به نحو اعجاب‌انگیزی توسعه داد. معنای مسلمین در **«من أصبح لایهتمّ بأمور المسلمین»** از آحاد انسان‌ها تبدیل شد به جامعه اسلامی. بالاتر از این هم توسعه یافت و شد امّت اسلامی در سراسر جهان. اکنون این حدیث را بعد از امام این‌گونه می‌فهمیم: **«من أصبح لایهتمّ بأمور المسلمین»** یعنی صبح که از خواب بیدار می‌شویم، باید فکر و دغدغه امور لبنان، یمن، فلسطین، غزه، میانمار، حجاز و... خلاصه تمام مسلمین سراسر عالم را داشته باشیم. این مرحله دوم.[[7]](#footnote-7)

## 3.وظایف فرد نسبت به آینده تاریخ بشری

امام بازهم گستره وظایف و اخلاق را از این بالاتر بردند. سؤال به وجود می‌آید که از جهان بزرگ‌تر کجاست؟ حضرت امام(ره) آن را تا آخر تاریخ توسعه دادند. ای انسان! همان‌طور که نسبت به آحاد انسان‌ها وظیفه‌دارید. همان‌طور که نسبت به اعضای خانواده خودتان، نسبت به جامعه خودتان، و نسبت به امت اسلامی در سراسر جهان وظیفه‌ دارید. وظیفه‌ای نیز نسبت به آینده تاریخ بشری برعهده دارید. فکر نکنید همین‌که زندگی خود را تأمین کرده‌اید، زندگی خیلی خوبی داشته‌اید. نه! مسئولیتی نیز نسبت به مسیر حرکت تاریخ‌ دارید. به مقداری که می‌توانید باید در اصلاح آن نقش ایفا کنید. این توسعه دیگری بود که حضرت امام(ره) در قلمرو علم اخلاق، یعنی مسؤولیت‌های اخلاقی ایجاد کرد. همان‌طور که حضرت امام(ره) علم فقه را توسعه داد و فقه حکومتی و فقه نظامات اجتماعی و فقه کلان و... مطرح شدند. در درس‌های اخلاق، وقتی‌که می‌خواهند مسؤولیت‌های اخلاقی را بیان کنند، این‌ها نیز باید بیان شود. اینکه‌ ای انسان! تو نسبت به آینده تاریخ انسانی و فردای بشریّت نیز وظیفه داری. این هم مرحله‌ای دیگر از کار حضرت امام(ره).

## 4.وظایفی بر عهده اجتماع مؤمنین

تا بدین جای بحث یک‌ طرف فرد بود و طرف دوم بود که تغییر می‌کرد. فرد با فرد؛ فرد با خانواده؛ فرد با جامعه؛ فرد با جامعه جهانی؛ فرد با آینده تاریخ. حال طرف اول را نیز تغییر می‌دهیم. همان‌طور که آحاد انسان‌ها تکلیف دارند، جوامع نیز تکلیف دارند. امت‌ها نیز تکلیف دارند.

توجه کنید که گاهی بر اساس توان فردی‌مان تکلیفی بر دوشمان می‌آید. گاهی نیز یک تکلیف، تکلیفی بزرگ است که از توان فردی ما خارج است. در آنجا به‌حسب ظاهر تکلیف نداریم. درصورتی‌که امام می‌فرمایند: خیر! شما این به‌حسب ظاهر را کنار بگذارید و عمیق‌تر نگاه کنید. یک توان پنهان در اینجا هست که آن توان پنهان را اگر پیدا و آن را آزاد کنید، تکلیف دارید. شما مگر نسبت به جامعه جهانی تکلیف ندارید؟! تکلیفی که تکلیف خیلی بزرگی نیز هست! عجالتاً هم باید اسرائیل را محو کنید. عجالتاً سلطه آمریکا نیز باید برداشته شود. آینده تاریخ هم باید اصلاح شود. در ضمن باید تصمیم بگیرید که پرچم «لا اله الا الله» را بر فراز قلل کرامت در سراسر عالم به اهتزاز درآورید. این‌ها تکالیف هستند. اگر بگویید که زور ما نمی‌رسد، امام پاسخ می‌دهد بله به‌تنهایی زورتان نمی‌رسد؛ ولی وقتی‌که کار بزرگ شد، باید زورتان را بزرگ کنید. یک ماشین که در جوی آب افتاد، به‌تنهایی نمی‌توان آن را بیرون آورد. ﴿لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفسًا إِلّا وُسعَها﴾[[8]](#footnote-8)؛ شما نمی‌توانید؛ او هم نمی‌تواند، آن دیگری هم نمی‌تواند آن را بیرون بیاورد ﴿لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفسًا إِلّا وُسعَها﴾؛ همه ما برویم و بخوابیم؟! خیر! یک نفر پیش‌قدم می‌شود. می‌گوید برویم این ماشین را بلند کنیم. چند نفر باهم می‌روند و زیر ماشین را می‌گیرند. یک یا علی می‌گویند. آن را بیرون می‌آورند. شدنی است؛ منتها احتیاج دارد به یک احساس تکلیف جمعی؛ به یک توان جمعی؛ و یک عزم جمعی.[[9]](#footnote-9) این اتفاق باید بیفتد تا آن تکلیف ادا شود.

# توسعه­تکالیف اخلاقی و تفاوت بین جوان انقلابی و غیرانقلابی

حضرت امام(ره) این را به ما نشان داد که دسته‌ای از تکالیف اخلاقی هست که به‌تنهایی نمی‌توان آنها را انجام داد. توسط یک امّت باید انجام گیرد. تکلیف بر روی دوش امّت است. خب ثمره این بحث کجا ظاهر می‌شود؟ یکی از ثمراتش شماها هستید. بچه‌های دانشجوی انقلابی که به دانشگاه می‌روند، می‌دانند که ما نسبت به جامعه خودمان وظیفه ‌داریم. چه باید کنیم که این وظیفه به‌خوبی ادا شود؟ باید خوب درس بخوانیم. باید تخصص پیدا بکنیم. یکی از چیزهایی که برای جوان دانشجو مطرح است، انتخاب حوزه خدمت است.[[10]](#footnote-10) دانشجو می‌گوید که من نسبت به جامعه خودم وظیفه دارم. این‌همه خدمت از جامعه دریافت کرده‌ام، خدمتی نیز به جامعه برسانم. حوزه خدمتم را انتخاب کنم. مثلاً مهندس می‌شوم، یا پزشک، جراح قلب و... خلاصه یک خدمت خوب و بالایی انجام دهم. این برای جوان‌های دانشجوی غیرانقلابی خیلی رضایت‌بخش است. احساس می‌کنند که الحمدالله وظیفه‌مان را انجام داده‌ایم؛ ولی انقلابی گری تازه بعد از اینجاست که شروع می‌شود. این برای جوان انقلابی ما اصلاً رضایت‌بخش نیست. احساس می‌کند که تکلیف خود را نسبت به جامعه انجام داده‌ام؛ اما نسبت به جامعه جهانی چطور؟ نسبت به آینده تاریخ بشریت چطور؟ این‌ها را امام به ما آموخته است. جوان دانشجو به دلیل آنچه از معارف انقلاب اسلامی آموخته است، اینجا احساس رضایت ندارد. احساس می‌کند آن تکلیف و رسالتی که بر دوشش بود را انجام نداده است. آن دسته از افراد که با فرهنگ امام آشنا نیستند، خیلی راحت اند. کسی که این دو تکلیف آخر را نشنیده است و نمی‌داند که ما نسبت به جامعه جهانی و آینده تاریخ بشریت تکلیف داریم خیلی راحت است. راحت درسش را می‌خواند. بعد هم یک مهندس، یا جراح یا استاد یا... می‌شود. سرش را در لاک خودش می‌برد و شروع به خدمت‌رسانی می‌کند. خیال و وجدانش هم آرام است که من چه­ها کرده‌ام! اما جوان حزب‌اللهی ما راضی نمی‌شود. به‌طور مثال همین طلابی که از دانشگاه به حوزه می‌آیند. این‌ها احساس می‌کنند که حوزه خدمت را انتخاب کرده‌ام؛ اما یک انتخاب دیگر هم باید داشته باشم. آن‌هم انتخاب «رسالت و مأموریت اجتماعی کلان و تاریخی» است. با خودش حساب می‌کند و می‌بیند که اگر بخواهد جراح قلب شود، روزی 10-12 ساعت باید آن کار را انجام دهد. دیگر نمی‌تواند به این کار نیز برسد. لذا باید تدبیری بیندیشد. یک راه به ذهن او می‌رسد و آن اینکه این دو را در هم بیامیزد؛ یعنی به شکلی برنامه‌ریزی کند که حوزه خدمت و رسالت تاریخی‌اش هم‌پوشانی پیدا کنند. چگونه باید این را عملی کرد؟ چند طرح و الگو وجود دارد.

عده‌ای به حوزه می‌آیند. وقت زیادی را به تحصیل پرداخته و مدرک دانشگاهی را گرفته است؛ اما به این نتیجه می‌رسد که به حوزه برود، لااقل پس‌ازاین بتواند هم خدمت اجتماعی انجام دهد و هم به رسالت تاریخی‌اش بپردازد.

طرح دیگر این است که مدرک کارشناسی را بگیرد. سپس در مقطع کارشناسی ارشد به رشته‌های علوم انسانی روی بیاورد. بچه‌های حزب‌اللهی این‌گونه هستند.

عده‌ای دیگر به این فکر می‌کنند که الان نیاز انقلاب فلان چیز است. مثلاً نیاز نرم‌افزاری یا... است. این طرحی دیگر است.

عده‌ای دیگر به سراغ رشته‌ای می‌روند که در حرکت انقلاب ویژگی داشته باشد، یعنی رشته‌های استراتژیک. رشته‌های مؤثر در صنعت هسته‌ای، مثل فیزیک هسته‌ای و... یا صنایع موشکی و هوافضا. رشته‌های مرتبط به نانو، یا زیست‌فناوری. این قبیل رشته‌ها را بخوانیم، چون حضرت آقا علاقه دارند که کشور در رشته‌های استراتژیک تعالی پیدا بکند و در جهان پیش برود. این هم یک طرح و الگو هست.

خلاصه آنکه بچه‌های حزب‌اللهی انقلابی که این دو توسعه­ی آخر امام را حس کرده‌اند، آرام ندارند. از این‌که یک حوزه خدمت اجتماعی داشته باشند، و در آن زمینه به جامعه خود خدمت کنند، راضی نمی‌شوند. این را کافی نمی‌دانند. دغدغه و اهتمام دارد که فراتر از خدمت به جامعه‌اش، آن رسالت اجتماعی کلان و آن مأموریت تاریخی را به سرانجام برساند.

یکی از اندیشمندان پیش از انقلاب مقایسه‌ای انجام داده است بین حوزه و دانشگاه. یکی از مزایایی که برای حوزه نسبت به دانشگاه بیان می‌کند این است که عمر فرهنگی دانشجوها چهار تا شش سال است؛ یعنی آن دغدغه‌های بزرگ اجتماعی و آرمان‌های تاریخی و جهانی و اجتماعی بزرگ در ذهن دانشجو چهار سال یا حداکثر شش سال فعال است. بعد از گرفتن مدرک تحصیلی، شغلی پیدا می‌کند و مشغول گذران زندگی معیشتی خود می‌شود و دیگر تمام! روزمرگی شروع می‌شود. عمر فرهنگی یک حوزوی اما تا پایان عمر او ادامه دارد. این دغدغه‌های فرهنگی تا پایان عمر با او همراه هستند. یکی از مزایای حوزه نسبت به دانشگاه را این‌گونه بیان کرده است.

درواقع دغدغه نسبت به این دو مسئولیت اخیر، یعنی مسئولیت نسبت به جامعه جهانی و اصلاح آن و نسبت به آینده تاریخ بشریت، باید مستمر باقی بماند. دانشجوهای انقلابی دست‌پرورده فرهنگ امام، برای آن‌که حفظ و ادای حقّ این دغدغه، به دنبال راه‌حل هستند. در زمان جنگ مردم در دیدار حضرت امام(ره) شعارهایی می‌دادند. یکی از شعارها این بود: «جنگ جنگ تا پیروزی». حضرت امام(ره) در واکنش به این شعار فرمودند: قرآن کریم بالاتر از این حرف‌ها را فرموده است. فرموده است «جنگ جنگ تا رفع کل فتنه از عالم».[[11]](#footnote-11) ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾[[12]](#footnote-12) نکره در سیاق نفی است، یعنی رفع فتنه از عالم. به‌عبارت‌دیگر مبادا افق نگاهتان فقط این باشد که نسبت به جامعه خودمان وظایفمان را انجام دهیم و بس! بعد هم به دنبال سپری کردن زندگی خود برویم. این خبرها نیست! شما تا پایان عمر وظیفه و مسئولیت دارید؛ جنگ جنگ تا رفع کل فتنه از عالم. این را قرآن به ما آموخته است، صریح هم آموخته. یا حضرت امام(ره) فرمودند: «تا بانگ لا اله الا الله و محمد رسول الله بر تمام جهان طنین نیفکند مبارزه هست؛ و تا مبارزه در هر جای جهان علیه مستکبرین هست ما هستیم.»[[13]](#footnote-13) ما مسئولیتی داریم که به این زودی‌ها تمام‌شدنی نیست. جوان انقلابی ما نیز قصد دارد این دو را با هم جمع کند و هر دو را داشته باشد. درست هم هست، و الا در حاشیه قرار می‌گیرد و به دنبال روزمرگی می‌افتد. این‌ها توصیه‌های امام خمینی(ره) در عصر انقلاب بوده است.

# منتهای اخلاق تقرّب بشریت است، نه تقرّب یک فرد

درگذشته وقتی به ما گفته می‌شد نهایت اخلاق کجاست؟ پاسخ داده می‌شد که نهایت اخلاق قرب به خداوند و مقرب شدن انسان است. هر چه انسان مقرب‌تر، بهتر. نهایت اخلاق، عبودیت و بندگی است. نهایت اخلاق عبارت است از معرفت الله. ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾[[14]](#footnote-14) أی: لیعرفون. نهایت اخلاق عبارت است از فناء فی الله، وصول الی الله، لقاء الله. نهایت اخلاق خلیفة اللهی است. به‌طورمعمول این پاسخ‌ها بیان می‌شد. بعد از انقلاب در فرهنگ امام معلوم شد که نهایت اخلاق این‌ها نیست. بلکه جایی بالاتر و شکوهمند‌تر است.

مگر از قرب به خدا هم بزرگ‌تر داریم؟ بله! از این‌ها بالاتر توحید و بندگی و تقرب و ایمان و عبودیت یکپارچه انسان‌هاست. این‌که حرکت‌های فردی انسان‌ها تبدیل به حرکت‌های جمعی و کاروانی شود. آن خیلی شکوهمندتر است از این‌که فردی به سمت خدا حرکت کرده باشید. نهایت اخلاق اینجاست. همان چیزی که در بیانات عرفان درمورد سفر سوم و چهارم گفته می‌شود. بعد از رسیدن و حصول آن تقرب، تازه نیمی از راه است. مرحله دیگری نیز باقی مانده است. باید برای آن تلاش کرد.

مگر نمی‌خواهید عبد خدا و موحد باشید؟ مگر نمی‌گویند نهایت اخلاق فناست؟ موحد باید اراده خود را در اراده خدا فانی کند؛ یعنی انسان برای خواسته خداوند، دست از خواسته‌های خود بشوید. سجده در مقابل خداوند، یعنی همین. لذا ابتدا باید اراده خدا را شناخت. اراده خدا چیست؟ ﴿وَ نُريدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثينَ﴾[[15]](#footnote-15). اینکه خداوند می‌فرماید من اراده کرده‌ام، این اراده یک اراده تکوینی نیست، که خودش آن را انجام دهد. یک اراده تشریعی است، یعنی دارد وظیفه ما را بیان می‌کند. این اراده، اراده­ی تشریعی است. تحسینی است، نه اینکه خدا تحسین می‌کند. خبر نیست. انشاء است. ﴿اَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُونَ‏﴾[[16]](#footnote-16) به این معنا نیست که خداوند روزی ان شاء الله خودش این کار را خواهد کرد. شما بنشینید و به امورات خود مشغول باشید. خیر! باید زمین به جایی برسد که به دست صالحان بیفتد.[[17]](#footnote-17) یعنی یکپارچه صلاح بر زمین حاکم شود. آن سمفونی بزرگ عبودی و ایمانی پدید بیاید. اصلاً خدای متعال عالم را خلق کرده است برای همین. این ﴿وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾[[18]](#footnote-18) منظور لیعبدون فردی نیست. امام این‌گونه نگاه ما را توسعه داد. مثل همان **«من أصبح لایهتمّ بأمور المسلمین»**. مسلمین هم مثل لیعبدون است. منظور عبودیت فردی نیست. عبودیت فردی وسط راه است. نهایت راه چیز دیگری است.

خدا عالم را برای عبودیت و تقرب فردی خلق نکرده است. ارسال رسل، نظام تکوین، نظام تشریع، خلقت و... همه برای این است. ﴿هُوَ الَّذي أَرسَلَ رَسولَهُ بِالهُدىٰ وَدينِ الحَقِّ لِيُظهِرَهُ عَلَى الدّينِ كُلِّهِ وَلَو كَرِهَ المُشرِكونَ﴾[[19]](#footnote-19) دیگر خداوند از این صریح‌تر چگونه بیان کند؟! بیان می‌کند من رسول فرستادم. هدایت فرستادم. دین حق فرستادم. قرآن فرستادم. برای چه؟ برای اینکه شما آدم شوید؟! درصورتی‌که این وسط کار است. نه! برای این‌که این دین، این عبودیت، این بندگی، این توحید غلبه کند بر همه ادیان؛ و آن ندای یکپارچه از کل زمین برخیزد. آن سمفونی هماهنگ ساز شود. نهایت اخلاق اینجاست.

حال اگر کسی در اخلاق فردی خیلی عالی شده باشد، ولی در این مسیر نباشد؛ این فرد راه را تا نیمه آمده است. اگر کسی در اخلاق فردی خیلی عالی شده است، ولی به این غایت خلقت آسیب می‌زند، معلوم است که او در این راه نیست. این همان کسی است که خدا در آن حدیث شریف می‌فرماید: **«لأعذبنّ کلّ رعیة دانت بولایة الامام الجائر لیس من الله و لو کانت فی نفسها برّة تقیّة»**.[[20]](#footnote-20) این برّة تقیّة را مجسم کنید. یک آدم برّ تقیّ پرهیزگار که هیچ گناهی در زندگی خود نمی‌کند. برّ یعنی آدمی که بسیار اهل نیکوکاری و احسان است. خداوند می‌فرماید این شخص را با سر در جهنم خواهم برد. این کلمه «لأعذبنّ» دارای لام تأکید و نون تأکید ثقیله است که معادل فارسی ندارد. به‌جای آن می‌توانیم قسم حضرت عباسعلیه السلام بخوریم. به‌اصطلاح خودمان، یعنی به حضرت عباسعلیه السلام قسم، عذاب می‌کنم هر آدم برّ تقیّ را که **«دانت بولایة الامام الجائر»** وجودش خرج جبهه کفر می‌شود. وجودش به نفع امام جائر خرج می‌شود. به حضرت عباسعلیه السلام عذابش می‌کنم، هرچقدر هم که خوب باشد. علم اخلاق اگر هنری دارد، باید خوب‌ها و بدها را معلوم کند.

خداوند از سوی دیگر در همین حدیث فرموده است: **«لأعفونّ عن کل رعیة»** به زبان خودمان یعنی به خدا قسم می‌بخشم، به حضرت عباسعلیه السلام قسم می‌بخشم، آن آدمی را که **«دانت بولایة الامام العادل».** کسی که همراهی می‌کند و در مسیر ولایت امام عادل قرار دارد «و لو کانت فی نفسها ظالمة مسیئة» ولو اینکه در زندگی فردی خودش ظالم و گناه‌کار است. بدبخت است. بیچاره است. از برخی گناهان نمی‌تواند دست بردارد. خداوند می‌فرماید می‌بخشم تو را عیبی ندارد. این شخص در حرکت کاروان جمعی به‌تنهایی حرکت نمی‌کند. این شخص در این سمفونی عبودیت، ناساز نمی‌زند. این در راه است، لذا می‌بخشم او را. نمونه‌های این افراد در جبهه‌ها هم حضور داشتند. در مدافعان حرم هم بوده‌اند. در زندگی شخصی خودشان خطاهایی هم داشته‌اند. خدا بیان می‌کند که اگر ظالم مسیئة هم می‌بودند، او را می‌بخشم؛ زیرا این شخص جبهه حق را تقویت می‌کند. این شخص خدا را به هدف غایی خلقت و بعثت نزدیک می‌کند. حالا اشتباهاتی هم انجام داده است.[[21]](#footnote-21)

از آن‌طرف نیز اراده فردی و عبادت‌های فردی ما، در صورتی ارزش دارد که در این مسیر باشد. اصلاً این عبادت‌های فردی و طاعت‌های فردی است که به ما ظرفیت می‌دهد که این کارها را انجام دهیم. نهایت کار اینجاست. ﴿أَرسَلَ رَسولَهُ بِالهُدىٰ﴾[[22]](#footnote-22) برای این نبود که فقط من وتو آدم شویم. هرچند من و تو هم باید آدم بشویم که بتوانیم این کار را انجام دهیم و اراده‌مان، اراده خدا بشود.

خدای متعال به پیامبرصلّی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ\*قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾**[[23]](#footnote-23)** ای پیغمبر، برخیز و نماز شب بخوان. عبادت کن. مناجات کن. خلوت کن. قرآن بخوان ﴿وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾ ظرفیت‌های وجودی خودت را بالا ببر. جان خودت را پاک کن؛ که چه بشود؟ ‌که آدم خوبی بشوی؟ نه! این تازه نیمی از کار است. در ادامه به پیامبرصلّی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ یک بار سنگین می‌خواهیم بر دوشت بیندازیم. پیامبرصلّی الله علیه و آله باید ظرفیت پذیرش آن را داشته باشد. باید آن‌قدر عبادت کند، آن‌قدر مناجات کند تا ظرفیت انجام آن کار برای او ایجاد شود. این عبادت و مناجات هم برای آن کار و مسئولیت است. خیلی روشن است. یک انسان به‌تنهایی این کار را انجام دهد، یا یک گروه این کار را انجام دهند؛ کدام‌یک باشکوه‌تر است؟ کدام‌یک خواستنی‌تر است؟ پاسخ خیلی روشن است. این کارها و برنامه‌های فردی برای آن است که در گروه ناساز نزنند. همان‌طور که تنهایی تمرین می‌کنند که در تیم ملی بتوانند بازی کنند و کم نیاورند. ﴿هُوَ الَّذي أَرسَلَ رَسولَهُ بِالهُدىٰ وَدينِ الحَقِّ لِيُظهِرَهُ عَلَى الدّينِ كُلِّهِ وَلَو كَرِهَ المُشرِكونَ﴾[[24]](#footnote-24) این اراده تشریعی است. این تحصیلی می‌باشد. به این معنا نیست که من و تو دست روی دست بگذاریم و منتظر بنشینیم که خداوند ان شاء الله این دین را بر سایر ادیان غلبه دهد. ان شاء الله خودش درست می‌شود. بلکه باید به دنبال این امر رفت.

این‌ها همه بهره‌هایی است که ما از فرهنگ امام و نورانیت امام برده‌ایم. توسعه‌ای است که در علم اخلاق اسلامی پدید آمده. توجهاتی هستند که حضرت امام(ره) پدید آوردند، برای این‌که کتاب‌های اخلاقی ما به شکل دیگری نوشته شود. این توسعه‌هایی که در علم اخلاق به وجود آمده، الآن برای ما خیلی ساده شده است. این صحبت‌ها برای شما حرف جدیدی نداشت. شما این‌ها را شنیده بودید. نهایتاً ما حرف را ازیک‌طرف دیگر بیان کردیم. همین حرفی که این‌قدر برای شما ساده شده است، شصت سال پیش، قبل از امام، به مخیله‌ی بزرگان ما خطور نمی‌کرد. نشانه‌اش هم این است که همین حرف‌های خیلی ساده، علی الاطلاق در هیچ کتاب اخلاقی نیامده است.

ان شاء الله تعدادی از طلبه‌ها قیام کنند و یک علم اخلاقی نوشته شود که اخلاقی باشد که در اسلام ناب وجود دارد. اخلاقی باشد که محور آن ولایت باشد. مگر نفرموده‌اند که: **«بُنِی الاسلام علی خَمس»**[[25]](#footnote-25) بعد از نماز، حج، زکات و روزه فرموده‌اند‌: **«و الولایة و ما نودی بشیء مثل ما نودی بالولایه»** هیچ‌چیز به‌اندازه ولایت ارزشمند نیست. حساب ولایت جداست. اگر قرار است اخلاقی بنویسیم، جایگاه ولایت در اخلاق باید معلوم باشد. کدام کتاب اخلاق اسلامی سراغ دارید که بحثی از ولایت شده باشد؟ یکی را نام ببرید. البته علمای شیعه کتاب‌های دیگری نوشته‌اند، مثلاً کتاب نوشته‌اند پیرامون وظایف ما در برابر امام زمانعجّل الله تعالی فرجه الشریف. مطالب بسیار خوبی نیز در این کتاب‌ها نوشته شده است. کتب دیگری هم در مورد ولایت نوشته شده است؛ اما در کدام کتاب اخلاقی بحث ولایت آمده است؟ این یک مشکل است. آن تقسیم چهارگانه که در ابتدای بحث مطرح شد، جواب‌گو نیست. یک‌چیزهایی از محل توجه خارج می‌شود و مغفول می‌ماند. باید یک‌بار دیگر اخلاق اسلامی نوشته شود، بر محور ولایت. اخلاق اسلامی نوشته شود با لحاظ این توسعه اخلاقی که امام پدید آورده است.

1. (وصف الهی بودن تکالیف را در همین جای بحث نگه دارید.) [↑](#footnote-ref-1)
2. فرازی از زیارت امام حسین (علیه السلام) به نقل از امام صادق (علیه السلام). ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، ص 201، ‏ نجف اشرف‏، دار المرتضویة، چاپ اول، 1356ه.ش.  [↑](#footnote-ref-2)
3. که ان شاء الله نکیر و منکر نباشند؛ بلکه بشیر و مبشر باشند. [↑](#footnote-ref-3)
4. قابل توجه کسانی که می‌گویند ما کاری به حجاب مردم نداریم و حجاب مسئله‌ای شخصی است. بله، اصل حجاب و اینکه کسی می‌خواهد حجاب داشته باشد یا نداشته باشد، یک مسئله شخصی است؛ ولی عدم رعایت حجاب، بعد از وارد شدن به صحن علنی جامعه؛ دهن‌کجی آشکار به خداوند و احکام او است. این در جامعه اسلامی پذیرفته نیست. مثل شراب خوردن است. چگونه به کسی اجازه نمی‌دهند در خیابان شراب بخورد. مثل روزه‌خواری در ماه مبارک رمضان است که اجازه روزه‌خواری به کسی نمی‌دهند. حفظ حجاب نیز این‌گونه است. [↑](#footnote-ref-4)
5. اگر در نهی از منکر غایت میانه نیز محقق نشد، و نتوانستیم صحن علنی جامعه را از فسق پاک‌کنیم؛ غایت سوم و غایت نازل آن است که لااقل خودمان را حفظ کنیم. انکار قلبی کنیم. قبح گناه در نظر و در وجودمان نشکند. برائت ما نسبت به این گناه باقی بماند. این حداقل نهی از منکر است. البته در اینجا، این غایت سوم از بحث خارج است و درجای خود باید بحث شود. [↑](#footnote-ref-5)
6. **«مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لَلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِم‏.»** (الكافي، ج 2، ص ۱۶۴، ح ۵؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۷۵، ح ۲۹) ترجمه: امام صادق (علیه‌السلام) به نقل از رسول خدا (صلّی‌الله‌علیه‌وآله) فرمودند: کسی که صبح کند و اهمیتی به کارهای مسلمانان ندهد او از آنان نیست و کسی که صدای مردی بشنود که فریاد کمک خواهی از مسلمانان را سر دهد و پاسخش را ندهد مسلمان نیست. [↑](#footnote-ref-6)
7. «این حدیث معروفِ **«مَن اَصبَحَ وَ لَم یَهتَمَّ بِاُمورِ المُسلِمینَ فَلَیسَ بِمُسلِم»؛** و از این قبیل، فراوان آیات و روایاتى در متون اسلامى است که این جزو بیّنات اسلام است؛ یعنى اسلام انسان را این‌جور خواسته است که مسئول باشد؛ هم نسبت به خود، هم نسبت به نزدیکان خود، هم نسبت به جامعه‌ى خود، هم نسبت به بشریّت مسئول است. که حالا اگر بروید دنبال این فکر را در متون اسلامى بگیرید، چیزهاى عجیب‌وغریبى انسان مشاهده می‌کند از این اهتمام و از این احساس مسئولیت.» (بیانات مقام معظم رهبری، در تاریخ 6/9/1393). [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره مبارکه بقره، آیه 286. [↑](#footnote-ref-8)
9. این بحث را در جلسات دیگری، در این جمع و جمع‌های دیگر بسیار بحث کرده‌ایم. [↑](#footnote-ref-9)
10. کلمه شغل را به کار نمی‌برم، و نمی‌گویم انتخاب شغل. وقتی می‌گوییم شغل، ذهن معطوف به مقوله پول و درآمد و این‌ها می‌شود. لذا از کلمه حوزه خدمت استفاده می‌کنم. [↑](#footnote-ref-10)
11. این‌هایی که گمان می‌کنند که اسلام نگفته است «جنگ جنگ تا پیروزی»، اگر مقصودشان این است که در قرآن این عبارت نیست، درست می‌گویند، و اگر مقصودشان این است که بالاتر از این با زبان خدا نیست، اشتباه می‌کنند. قرآن می‌فرماید: ﴿قاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَة﴾ **،** همۀ بشر را دعوت می‌کند به مقاتله برای رفع فتنه؛ یعنی «جنگ جنگ تا رفع فتنه در عالم»، این غیر از آنی است که ما می‌گوییم، ما یک جزء کوچکش را گرفته‌ایم، برای این‌که خوب! ما یک دایرۀ خیلی کوچکی از این دایرۀ عظیم واقع هستیم و می‌گوییم که: «جنگ تا پیروزی». مقصودمان هم پیروزی بر کفر صدامی است یا پیروزی بر، فرض کنید بالاتر از آنها. آنچه قرآن می‌گوید این نیست. او می‌گوید: «جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم»؛ یعنی، باید کسانی که تبعیت از قرآن می‌کنند، در نظر داشته باشند که باید تا آنجایی که قدرت دارند ادامه به نبردشان بدهند تا این‌که فتنه از عالم برداشته بشود... خدای تبارک و تعالی، چون نظرش به اول و آخر است - تا آخر نظر دارد - می‌گوید که «جنگ تا رفع فتنه». غایت، رفع فتنه است...(صحیفه امام، ج 19، ص 112-116، 20/9/1363) [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره مبارکه بقره، آیه 193. سوره مبارکه انفال، آیه 39. [↑](#footnote-ref-12)
13. صحیفه امام، ج 12، ص 146-148. پیام به ملت ایران در اولین سالگرد پیروزی انقلاب، 22/11/1358. [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره مبارکه ذاریات، آیه 56. [↑](#footnote-ref-14)
15. سوره مبارکه قصص، آیه 5. [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره مبارکه أنبياء، آيه 105. [↑](#footnote-ref-16)
17. «در این مصافی که وجود دارد، این مصاف حق و باطل، مصاف توحید و طاغوت -که ناگزیر چنین مصافی وجود دارد- آن که خدای متعال مقدّر کرده است که پیروز بشود، جبهه‌ی حق است؛ یعنی شما ملّت ایران، اگر همان جور که تا حالا حرکت کرده‌اید، حرکت را ادامه بدهید، قطعاً بر دشمنانتان پیروز خواهید شد؛ یعنی بر آمریکا پیروز [خواهید شد]: ﴿ وَ نُریدُ اَن نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ استُضعِفوا فِی الاَرضِ وَ نَجعَلَهُم اَئِمَّةً وَ نَجعَلَهُمُ الوارِثین﴾. (یا در آیه دیگر که می‌فرماید) ﴿ هُوَ الَّذیِ اَرسَلَ رَسولَهُ بِالهُدی وَ دینِ الحَقِّ لِیُـظهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّه﴾ ؛ خدای متعال این‌جور مقدّر فرموده، [امّا] من و شما می‌توانیم این نتیجه را عوض کنیم؛ چه جوری؟ کوتاهی بکنیم، همراهی نکنیم، در حرکتی که انجام می‌دهیم صداقت به‌خرج ندهیم، از خودمان مایه نگذاریم، مجاهدت و تلاش فی سبیل الله نکنیم. بله، اگر این کارها را نکنیم، این جبهه که به‌اصطلاح جبهه‌ی حق است، پیروز نخواهد شد؛ امّا ملّت ایران نشان دادند که این‌جوری نیستند؛ و هر چه می‌گذرد، این معنا واضح‌تر می‌شود. جوان‌های امروز ما از ماها که یک دوره‌ای دوره‌ی جوانی‌مان را در خدمت این مبارزه و مانند این‌ها گذراندیم، انگیزه‌شان بیشتر، معرفتشان بیشتر، آمادگی‌شان بیشتر است.» (مقام معظم رهبری، 14/1/1398)

«﴿ وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُونَ﴾؛ این وعده‌ی الهی است. حق تا وقتی از مردم پشتیبانی نداشته باشد، یک واقعیت ذهنی و یک حقیقت معنوی است؛ نمی‌شود توقع داشت درجایی تحقق و استقرار پیدا کند؛ اما وقتی به دنبال حق، نیروی ایمان انسان‌ها بسیج شد و به راه افتاد، حق طبق طبیعت نظام هستی است؛ لذا تحقق پیدا می‌کند، و تحقق پیدا کرد. اگر در طول تاریخ طولانیِ امت اسلامی، از قرون اولیه تا امروز، از وقتی ضعف مسلمان‌ها شروع شد، می‌بینیم حق مظلوم و مقهور واقع شد، به‌خاطر همین کمبود بود؛ چون نیروی مؤمنِ انسانی شانه‌ی خودش را زیر بار حق نداده بود تا حق را در جامعه عَلَم کند؛ پرچم حق را برافراشته کند؛ ستون حق را در زمین حیات و زندگی مردم استقرار ببخشد؛ لذا همین چیزی شد که می‌بینید: زندگی امت اسلامی به این روزِ فلاکت‌بار افتاد که در بسیاری از نقاط جهان ما شاهدش هستیم. ولی ملت ایران قانون الهی را عمل کردند؛ یعنی حق را متحمل شدند؛ شانه زیر بار تحقق حقیقت الهی دادند؛ وارد میدان شدند؛ خدای متعال هم نصرت را - همچنان‌که در قرآن مکرر وعده کرده است.» (مقام معظم رهبری، 19/10/1383) [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره مبارکه ذاریات، آیه 56. [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره مبارکه توبه، آیه 33.

«سالها اسلام بود، اما نه در صحنه‌ی فعالیت‌های اساسی عالم. یک دوران طولانی، اسلام در دستگاه حکومت‌های مسلمان­نام و بی‌خبر از اسلام، منزوی بود. در طول سلطنت‌های مفصل ایران و عثمانی و هند که ظاهراً مسلمان بودند، اسلام به معنای حقیقی کلمه در دستگاهشان نبود؛ اسلام منزوی بود. بعد هم که از دو، سه قرن پیش به این‌طرف، دوران پیشرفت غرب و اروپا پیش آمد و ارزش‌های مادّی به شکل‌های مختلف بر دنیا حاکم شد، اسلام و مسلمانی کاملاً در غربت و انزوا افتاد؛ حتّی سعی می‌کردند که نام اسلام را هم به دست فراموشی بسپرند؛ سعی می‌کردند تا کشورهای مسلمان را هم با تفکرات لائیکی و غیر اسلامی حتّی از صورت اسلام جدا کنند. «بسم‌الله» گفتن در اول حرف­زدن‌ها ننگ بود. نماز خواندن ننگ بود. مسلمان زیستن به معنای واقعی محال بود. تظاهرات اسلامی، بیشتر تشریفاتی بود. از معنویت اسلام، از جهاد اسلام و از ارجحیت اسلام در مقابل رقیب‌های مادّی، خبری نبود. در آن شرایط، وعده‌ی ﴿ لِیُـظهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّه﴾ چگونه می‌توانست عملی بشود؟

برای این‌که وعده‌ی خدا - یعنی پیروزی اسلام بر همه‌ی کفر و الحاد، پیروزی ارزش‌های الهی بر همه‌ی مادیگری‌های کوته‌نظرانه - به تحقق بپیوندد، باید اسلام در عرصه‌ی زندگی خودش را مطرح می‌کرد. خدای متعال چنین مقدر کرد که این کار به دست یکی از شایسته‌ترین و برترین بندگانش عملی شود، و شد. آن عبد صالح، آن جانشین بحق پیامبران و اولیای دین، آن انسان وارسته‌ی از مادّیات در وجود و در زندگی و در اندیشه‌ی خود، آن انسان هضم‌شده‌ی در اسلام و فانی در اللَّه، این توفیق و این نعمت و این لطف بزرگ را از خدای متعال دریافت کرد که پیشقراول و مبشر این راه و دست توانای اسلام و قرآن در این دوران غربت و انزوا باشد.» (مقام معظم رهبری، 24/7/1370) [↑](#footnote-ref-19)
20. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ اَلسَّلاَمُ قَالَ: **«قَالَ اَللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي اَلْإِسْلاَمِ دَانَتْ بِوَلاَيَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اَللَّهِ وَ إِنْ كَانَتِ اَلرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَ لَأَعْفُوَنَّ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي اَلْإِسْلاَمِ دَانَتْ بِوَلاَيَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اَللَّهِ وَ إِنْ كَانَتِ اَلرَّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً.»** (الکافی، کتاب الحجّه، باب فی من دان الله عزّ و جلّ بغیر امامٍ من الله، ح 4). ترجمه: امام باقر (عليه السّلام) فرمود: خدا تبارك و تعالى فرمايد (حديث قدسى است) محققاً من عذاب كنم هر فرد رعيتى را در اسلام كه گردن نهد به ولايت و حكومت هر پيشواى جائر و خلاف‌کار و ستمكارى كه از طرف خدا نيست و اگرچه رعيت در كردار خودش نيكوكار و با تقوى باشد و محققاً بگذرم از هر رعيتى كه در عالم مسلمانى گردن نهد به ولايت و حكومت امام عادل منصوب از طرف خدا و اگرچه خود آن فرد رعيت نسبت به خودش ستمكار و بدکردار باشد. [↑](#footnote-ref-20)
21. «نظام اسلامی به انسان‌ها سعادت می‌دهد. نظام اسلامی هم یعنی آن نظامی که مبنی بر هندسه‌ی الهی است برای جامعه؛ مبنی بر نقشه‌ی خداست در جامعه. اگر این نقشه تحقق پیدا کرد، خیلی از تخلفات فردی و شخصی و جزئی قابل اغماض خواهد بود. روایت معروفی است که نقل حدیث قدسی را می‌کند: «لأعذّبنّ کلّ رعیّة اطاعت اماما جائرا لیس من اللَّه و لو کانت الرّعیّة فی اعمالها برّة تقیّة». نقطه‌ی مقابلش: «و لأعفونّ عن کلّ رعیّة اطاعت اماما عادلا من اللَّه و ان کانت الرّعیّة فی اعمالها ظالمة مسیئة». یعنی کار فردی و تخلف فردی در یک نظام عظیم اجتماعی که حرکت عمومی به یک سمت درستی است، قابل اغماض است؛ یا شاید به تعبیر دقیق‌تر، قابل اصلاح است؛ بالاخره می‌تواند این جامعه را، این افراد را به سرمنزل مقصود برساند؛ برخلاف اینکه اگر چنانچه نه، اعمال فردی درست بود، اما روابط اجتماعی، نظامات اجتماعی، نظامات غلطی بود، نظامات جائری بود، نظاماتِ از ناحیه‌ی خدا نبود، از ناحیه‌ی شیطان بود، از ناحیه‌ی نفس بود، اعمال فردی نمی‌تواند این جامعه را بالاخره به سرمنزل مقصود برساند؛ آن چیزی که مطلوب شرایع الهی است از سعادت انسان، آن را نمی‌تواند برایشان به وجود بیاورد. بنابراین مسئله‌ی اطاعت کلان و اینکه انسان خط الهی را جستجو کند و بیابد و آن را دنبال کند، بسیار اهمیت پیدا می‌کند. نظام اسلامی بر اساس توحید است. پایه‌ی اصلی، توحید است.» (مقام معظم رهبری، 6/12/1388)

برای مطالعه بیشتر رجوع شود به درس 28 از کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، انتشارات موسسه ایمان جهادی (صهبا)، ویرایش سوم، ص 499-500. [↑](#footnote-ref-21)
22. سوره مبارکه توبه، آیه 33.

«اسلام بلاشک قلع‌وقمع ‌کننده‌ی ظلم و استکبار است؛ ﴿لِیُـظهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّه﴾ یقیناً اسلام می‌تواند کفر را، جبهه‌ی مقابل را شکست بدهد؛ امّا کدام اسلام قادر به این کار است؟ آن اسلامی می‌تواند کفر را و استکبار را و ظلم را قلع‌وقمع کند یا او را محدود کند یا از تجاوز و تعدّی او جلوگیری کند که دارای نظام باشد، دارای دولت باشد، دارای نیروی نظامی باشد، دارای رسانه باشد، دارای سیاست باشد، دارای اقتصاد باشد، ابزارهای فراوان در اختیار او باشد؛ اسلامی که توانسته نظام‌سازی کند و حکومت‌سازی کند، این اسلام می‌تواند مقاومت کند، وَالّا یک شخص ولو مسلمان برجسته‌ای باشد، یا جریان اسلامی مثل جریان‌هایی که در دنیا هستند، اگر به سمت هدف حکومت پیش نروند، هیچ خطری برای استکبار ندارند؛ چون هیچ کاری از دست آنها به این صورت برنمی‌آید؛ نمی‌توانند قلع‌وقمع کنند کفر و ظلم و استکبار را.» (مقام معظم رهبری، 6/3/1395) [↑](#footnote-ref-22)
23. سوره مبارکه مزّمّل، آیات 1-5. [↑](#footnote-ref-23)
24. سوره مبارکه توبه، آیه 33. [↑](#footnote-ref-24)
25. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ اَلسَّلاَمُ قَالَ: **«بُنِيَ اَلْإِسْلاَمُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى اَلصَّلاَةِ وَ اَلزَّكَاةِ وَ اَلصَّوْمِ وَ اَلْحَجِّ وَ اَلْوَلاَيَةِ وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلاَيَةِ فَأَخَذَ اَلنَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَ تَرَكُوا هَذِهِ يَعْنِي اَلْوَلاَيَة.»** (الکافی، کتاب الایمان و الکفر، باب دعائم الاسلام) ترجمه: امام باقر عليه السّلام فرمودند: اسلام روى پنج پايه نهاده شده: نماز و زكاة و روزه و حج و ولايت؛ و به چیزی مانند ولايت فرياد زده نشد، مردم آن چهار را گرفتند و - اين - يعنى ولايت - را رها كردند. [↑](#footnote-ref-25)